

## جهان بينی و میهن دوستی امیر عبدالرحمن خان

جهان بیني امير، قسماً انعكاس ذهنيته مذهبي و ديني او است و قسماً بازتاب دهنده چشم ديدها و اطلاعات او از پيشرفت كشورهاي اروپايي است. چيز مهمي كه در جهان بيني امير جلب توجه ميكند، عدم تعصب او نسبت به همه گروه هاي اجتماعي و پيروان همه ادیان و مذاهب و حتي آنهایی كه هيچ ديني ندارند، ميباشد.



امير معتقد بود كه پادشاهي از جانب خداوند به او داده شده است و حفاظت اين كشور از دست كفار و هرج و مرج داخلي برعهده او گذاشته شده است. از همين لحاظ روحانيت مسلمان و بالتبع او شاه را سايه خدا ميشمرد و اطاعت از اوامر شاه را، اطاعت از اوامر خدا و رسول او ميدانست و عدم اطاعت از شاه را برابر ترمذ از امر خدا دانسته متمردين را بشدت سرکوب و توبيخ ميكرد. بنايرين امير تصور ميكرد آنقدر اختيار دارد تا هرکاري كه براي تامين اين اهداف لازم باشد اجرا كند و نبايد هيچ كس و هيچ چيزي صلاحيت او را محدود سازد. با چنين تصور و چنين ذهنيته او سرنوشت مردم را در جغرافياي افغانستان رقم ميزد.

امير در تاج التواريخ ميگويد: "سلاطين به ممالک خود "ظل الله" هستند. خوش بختي و حيات و مامت رعاياي آنها يا مستقيماً يا به توسط وزراء شان در كف اقتدار [او] مي باشد، ولي هميشه در خاطر داشته باشند، چنانكه قادر مطلق پادشاه پادشاهان است و سلاطين نواب او مي باشند، مترصد است كه با تمام مخلوقات او در ملاطفت و عدل بدون اينكه در لون (رنگ) آنها تفاوتی بدهد، خواه سياه باشند، يا سفيد يا قرمز و داراي هر ديني باشند، خواه مسلمان يا عيسوي يا يهودي يا هندو و يا بودا[ئي] يا آنهایی كه در هستي خداوند هم قائل نيستند، بالسويه رفتار نمايند و به اين دليل پادشاهان بايد بي غرضانه سلوك نمايند، بدون ملاحظه اينكه ملت يا دين آنها چه چيز است. حقوق و امتيازات اشخاصي كه مستخدم آنها ميشوند يا در مملكت آنها سکونت اختيار مي نمايند بالسويه مرعي بدارند، مثل اينكه رعاياي خودشان بوده باشند تا از آثار پادشاه قادر مطلق كه در امورات دنياي آنها را مظهر جلال خود قرار داده پيروي کرده باشند.

از سوي ديگر امير سپردن كار را به اهل علم و صاحب تجربه و اشخاص لايق توصيه ميكند و بر اهميت اشخاص عالم و زيرك و آزموده تاكيد مينمايد. در تاج التواريخ از قول امير ميخوانيم: "در هر دولتي كه اشخاص عالم و مجرب و زيرك و كارآمد بيشتر وجود داشته باشد، ترقی و نشوونماي آن دولت بيشتر خواهد بود. و به همين دليل دول، اشخاص با كفايت را مستخدم نموده وجود آنها را مغتنم ميدانند. اين عجب است كه ما همه در كشف قباحت ديگران و ديدن محسنات خود خيلي شايق هستيم، ولي از ديدن قبايح خود و محسنات ديگران صرف نظر داريم. شخصي كه به دقت و توجه رويه حاليه مملكت و سلطنت هاي متعدده را در نظر داشته باشد ميتواند به سهولت به خود مدلل دارد. من افتخار دارم به اينكه اظهار نمايم اشخاصي در دولت من مستخدم شده اند كه نسبت به نزديك ترين اقوام خودم به مقامات عالي تر نايل شده اند و اين مقامات: رياست دارالانشاء و رياست امور عسكريه و رياست اداره استيفا و رياست اداره ماليات و طبابت شخصي من و خانواده ام مي باشد. و اين فقره ثابت مينمايد كه در نظر من قابليت و كفايت پيش از حقوق وابستگي و دوستي شخصي، ارزش دارد."<sup>۱</sup>

### يك مليون عسکر بخاطر صيانت افغانستان:

امير از ترقی و پيشرفت ساير ملل آگاه است و از اينكه افغانستان مثل كشورهاي پيشرفته، نيست و خطر بلعدين آن از سوي دو قدرت استعماري وقت زياد حس ميشد، پريشان و ناراحت است. او در تاج التواريخ اذعان ميدارد كه: هرچه بيشتر مي بينم كه ساير ملل و ادیان چگونه بسرعت رو به ترقی مي روند، خواب و استراحت من كمتر ميشود.

۱- تاج التواريخ، ج ۲، ص ۲۹۹

تمام وقت متفکر در اینکه چگونه خواهیم توانست مملکت خود را محافظت نمایم، زیرا که ملاحظه میکنم افغانستان، به منزله گوسفند بیچاره ایست که از یک طرف شیری و از جانب دیگر خرس مهیبی به او تند نگاه میکند و حاضرند که به نخستین موقعی که به دست آنها بیاید او را بلع نمایند.<sup>۲</sup>

امیر بخاطر حفظ افغانستان از خطر دول خارجی در نظر داشت تا اردوی افغانستان را به یک میلیون عسکر ارتقا دهد و مینویسد: "یک میلیون اشخاص جنگی به جهت محافظت افغانستان از تخطیات دول خارج کفایت میکند. با داشتن این تعداد مرد جنگی افغانستان نباید دیگر از معظّم ترین دول دنیا واهمه داشته باشد."<sup>۳</sup>

امیر میگوید: "در حقیقت تمام اسلحه و ادوات جدید با نارنجک و کارتوس در صورت لزوم به قدر کفایت سیصد هزار قشون حاضر می باشد. تهیه آذوقه و وجه نقد و مال بارکش به جهت حرکت فوری حاضر و مهیا است. نهایت سعی را دارم که یک میلیون عساکر جنگی که همه مسلح به اسلحه جدید باشند حاضر نمایم. و ادوات حربیه و آذوقه و مواجب دو ساله آنها را هم تهیه نمایم تا به جهت جنگی که امتداد آن به قدر مدت مذکور بوده باشد، مهیا باشند. البته حاضر کردن این تعداد کثیر در ظرف دو هفته از افغانستان اشکال ندارد، ولی شخصی که از حقیقت جنگ بصیرت دارد باید اشکالات تهیه نمودن مال بارکش و آذوقه و مواجب و سایر لوازم برای جنگی که این تعداد کثیر را شامل است در نظر داشته باشد."<sup>۴</sup>

امیر یکی از راه های صیانت افغانستان را اتحاد و اتفاق مردم آن میدانند و میگوید: "فقط اتفاق (اتحاد) میتواند افغانستان را دولت بزرگی بنماید. تمام خانواده های سلطنتی و ادنی مملکت باید یکدل و یک جهت وهم خیال بوده باشند تا وطن خود را محافظت نمایند. از طفولیت تا این ساعت روزی نبوده است که قدری از تاریخ مملکتی یا ملتی را خودم نخوانده باشم یا دیگری به جهت من نخوانده باشد. از مطالعه تمام این تواریخ همین یک نتیجه را استنباط مینمایم که باعث انقراض اکثر سلطنتها مخصوصاً مسلمانان مشرق زمین، نفاق و نزاعات داخلی بوده است.

از اخلاف و ملت خود خواهش مینمایم که در پیشرفت مملکت و وطن خود یک دل و یک جهت بوده باشند و در باب این تدبیر اتفاق بر اثر نقش قدم من پیروی نمایند و باید همان اصول را مرکوز خاطر خود داشته باشند که من به موجب آن رفتار نموده اجزاء خانواده سلطنتی و اعیان و سرکرده هایی را که در هندوستان و روسیه و ایران مهاجرت نموده بودند به اطراف خود جمع نمودم و از این اقدام مهربانانه آنها را از آن حالت عداوت به حالت محبت برگردانیدم...."<sup>۵</sup>

امیر میگوید: "نصیحت دیگری که باید به جهت پسرها و اخلافم بگذارم این است که وجود هردولت و دوام آن بیشتر در دست رعایا می باشد. لهذا پسرها و اخلاف باید روز و شب به جهت آسودگی و خوشی و رفاهیت رعایای خود سعی باشند. اگر اهالی مملکت متمول باشند، مملکت متمول است، اگر رعایا آسوده باشند، دولت آسوده است. اگر رعایا با علم و عاقل باشند، اشخاص سیاسی دان و وزراء سلطنت که سفینه دولت را به راه می برند چون از خود رعایا منتخب میشوند و نماینده خیالات (آرزوها) مردم می باشند، شایسته تر خواهند بود."<sup>۶</sup>

امیر نیت قلبی خود را برای رفاه و ترقی و وطنش چنین بیان میکند: "از خداوند مسئلت مینمایم که اگر در زمان حیات خودم به این آرزوی بزرگ نایل نشوم که راه های آهن بسازم و تلگراف و کشتیهای بخار متداول نمایم و معدن مفتوح کرده و بانک ها را دایر نموده و بلیت های بانکی را رواج داده و سیاحان و اهل ثروت را از تمام نقاط دنیا به افغانستان خوانده و درالعلوم ها و سایر موسسات جدید را در افغانستان دایر نمایم، پسر و اخلاف این آرزوی قلبی مرا اجرا نمایند و افغانستان را به حالتی که من میل دارم برسانند."<sup>۷</sup>

### فراست و استعداد کاری امیر:

با مطالعه سرگذشت امیر عبدالرحمن خان، به نظر میرسد که امیر مردی سخت با فراست و پرکار و پر استعداد و خستگی ناپذیر بوده است. وی هر روز از صبح تا نیمه های شب بدون وقفه کار میکرد و در بسا مواقع فراموش مینمود که غذا صرف کرده یا خیر؟

<sup>۲</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۱

<sup>۳</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۴۶

<sup>۴</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۴

<sup>۵</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۳۶

<sup>۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۵۱

<sup>۷</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۶۲

امیر در این مورد میگوید: "در ظرف بیست و چهار ساعت روز و شب مشغول کار هستم، هیچ وقت معینی یا ترتیب صحیحی برای من نمی باشد. از صبح تا شام و از شام تا صبح مثل یک نفر فعله مشغول کار می باشم، وقتی گرسنه میشوم، غذا میخورم و بعضی روزها به خاطر نمی ماند که غذا خورده ام یا نه؟ و بعضی روزها بکلی غذا خوردن را فراموش میکنم. از تحریر سرم را برداشته از اهل دربار می پرسم که امروز غذا خورده ام یا نه؟ وقتی خسته و مایل به خواب میشوم بر همان تختی که صندلی کار من است به خواب میروم و هیچ اتاق شخصی و خوابگاه معینی ندارم و نیز اتاقی به جهت خلوت یا برای پذیرائی های بزرگ لازم ندارم، با اینکه اقسام اتاقها در عمارت من متعدد میباشد، ولی هیچ وقت فراغت ندارم از اتاقی به اتاق دیگر حرکت نمایم. اهل و عیال خیلی مشغوف میشوند که به جهت ملاقات آنها بروم، ولی از کثرت مشغله وقتی ندارم.<sup>۸</sup> هیچیک از اهالی وطن من، عشر زحمت مرا ندارند، تا وقت سحر روز مشغول کار هستم و باز همان ترتیب قبل را معمول میدارم."<sup>۹</sup>

فرهنگ، در مورد زیرکی و فراست امیر مینویسد: «ذکاوت و سرعت انتقال او را تقریباً تمام کسانی که با او در تماس آمده اند تأیید کرده اند. گریفن نماینده سیاسی انگلیس پس از ملاقات با امیر در کوهدامن (در ماه اگست ۱۸۸۰) مینویسد: "امیر عبدالرحمن خان مرد تقریباً ۴۰ ساله، میانه قد و نسبتاً تنومند است. سیمای نهایت زیرک، چشمان قهوه ئی، تبسم مطبوع، اطوار صمیمی و مؤدب دارد. وی تأثیر نیکی در ذهن من و سایر حاضرین باقی گذاشت. او بدون شبیه با وقارترین سرداران بارکزائی است که من در افغانستان دیده ام و در ضمن صحبت عقل سلیم و قضاوت سیاسی مستقیم خود را ظاهر ساخت. در جریان صحبت هیچگاه از موضوع خارج نشد و نظریاتی که اظهار می داشت از زیرکی و فراست او حکایت میکرد."<sup>۱۰</sup>

امیر خود را معمار افغانستان نوین میدانست، و بنابراین هرگز بکسی اجازه نمیداد تا در کار اعمار این کشور خللی وارد نماید، و آنانی که قصد اخلال داشتند با خشم و خشونت امیر روبرو میشدند و از صحنه بازی سیاسی محو می گردیدند. از اینست که امیر بهیچ کس دیگر اعتماد نمیکرد و تمام امور مملکت را از کلی تا جزئی همه روزه از نظر می گذشتند و اگر در جایی کمی و کاستی می دید در رفع آن میکوشید و اشخاص غفلت کار یا گنهکار و خاطی را به سزای اعمالش میرسانید. در عین حال توجه به تقویت قوهای مسلح کشور بخاطر تأمین امنیت عمومی مملکت که همه جا و همیشه بغاوتها و سرکشی ها جریان داشت، و تطبیق ریفورم های اجتماعی و اقتصادی و مالی و اداری و قضائی، سعی در مدرنیزه کردن کشور با وارد نمودن تکنالوژی معاصر از اروپا و توجه به رونق تجارت و صنایع و غیره بیشترین وقت و نیروی امیر را میگرفت. این درحالی بود که رسیدگی و خواندن هزاران راپور استخباراتی از گوشه و کنار مملکت چه در مورد مامورین حکومت و چه در مورد اشخاص و افراد مخالف دولت و تصمیم گرفتن در مورد هریکی از این راپورها طاقت و انرژی امیر را کاملاً به تحلیل می برد. امیر خود میگوید "اکثر مواقع به سبب بدرفتاری رعایای خود که همیشه مشغول یاغی گری و دعوا و اسباب چینی برای یکدیگر می باشند و به مخالفت همدیگر خبرهای دروغ به من میرسانند، بسیار دل شکسته می شوم. آن وقت باید به جهت تحقیق صحت مطلب رسیدگی نمایم و این فقره اسباب تضییع نصف وقت من میشود، به این معنی که هرچه سعی مینمایم رو به ترقی قدم بزنم، آنها مرا عقب میکشند، از این جهت خیلی خسته می شوم. بعضی اوقات خیال میکنم که این حالت تغییر پذیر نیست.... و فکر میکنم خوب است از این زندگی پرغصه و زحمت کناره گرفته جای دیگری زندگی آسوده و آرامی اختیار نمایم..."<sup>۱۱</sup>

پرداختن به تمام عرصه های حیاتی کشور عقب مانده با مردمان اکثراً سرکش و یاغی و در بسا موارد دشمن یک دیگر با سطح نازل سواد و دانش، واقعاً از توان یک شخص ولو از فولاد باشد بیرون است، به همین لحاظ است که فشار بیحد کار و تفکر بسیار در مورد حل پرابلم های گوناگون و تمام نشدنی مردم افغانستان امیر را از پا در آورد. امیر نسبت به تمام شاهان و امیران افغانستان از عمر کمتری برخوردار شد. او فقط پنجاه و پنج سال عمر کرد و این یک عمر خیلی پائین و غیر طبیعی است. امیر درحالی که از همه نعمات مادی چون خوراک و پوشاک و تفریح میتوانست برخوردار باشد، مگر او بجای استفاده از لذات زندگی، بیشتر به کار و رسیدگی به امور و وطنش عشق و علاقه داشت و در این راه چنان خود را وقف و غرق کرده بود که شب و روز در پشت میز کار نشسته بود. استفاده نکردن از نور آفتاب و عدم تحرک لازم جسمی یا پیاده گردی سرانجام او را مصاب به مرض کشنده نقرص کرد که درد و رنج آن کمتر از رنج انواع شکنجه های یک زندانی محکوم به اعدام نبود.

<sup>۸</sup> - تاج التوارخ، ج ۲، ص ۳۵۶

<sup>۹</sup> - تاج التوارخ، ج ۲، ص ۳۵۷

<sup>۱۰</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴۲۵

<sup>۱۱</sup> - تاج التوارخ، ج ۲، صص ۳۵۵

## دو نمونه از شجاعت امیر:

امیر از سمرقند تا رسیدن به بدخشان چندین بار در کام مرگ فرو میرود ولی گاهی بخت با او یاری میکند و گاهی با جرئت خودش، از کام مرگ نجات می یابد. به این یکی دو مثال از زبان خود امیر توجه کنید:

امیر در تاج التواریخ میگوید: « وقتی در کنار رودجیحون رسیدیم نامه ای به شاهزاده حسن (کاکاخسرم) نوشتم که من به خواجه گلگون رسیده ام و فردا از رودخانه عبور کرده نزد شما می آیم، ولی شاهزاده حسن قاصد مرا حبس نموده به من جواب داد: « عهد کرده ایم که اگر پای شما که افغان هستید به یکی از قطعات خاک ما برسد، قطعه مذکور را که نجس شده است با شما یکجا از ولایت خود خارج خواهیم نمود.» امیر می گوید این مراسم بمن رسید و من بجوابش چنین نوشتم: « ای احمق نامرد ناسپاس! تو را و برادرهایت را چندین سال پرستاری کردم، با خانواده شما وصلت نمودم به خیال اینکه در وقت لزوم به درد من خواهید خورد، حالا می بینم اشتباه کرده ام. از طینت اصلی شما اطلاع یافتم. اگر از مرگ می ترسیدم، تا اینجا نمی آمدم. ای نامرد فردا معلوم خواهد شد از ما دو نفر کدام یک پر زورتر است.»<sup>۱۲</sup>

امیر علاوه میکند، همان شب شاهزاده حسن هزار سوار را مؤظف کرد تا مانع عبور من از رودخانه شوند. وقتی هوا خوب تاریک شد، به ۲۰ تن از افراد خود هدایت دادم تا بر آنها گلوله شلیک کنند، آنها به خیال اینکه افراد من زیاد اند پا بفرار نهادند. و ما از رودخانه گذشتیم و در رستاق وارد قلعه بی شدیم. من فقط صد سوار جنگی و ۲۰ نفر بیرق دار داشتم و روز بعد با ۱۲ هزار لشکر دشمن مقابل میشدم. اگر چه میدانستم مقابل اینقدر لشکر کاری از پیش برده نمیتوانم ولی چون میخواستم سرخود را در راه جهاد قربانی بدهم، آیات قرآن را که خداوند به مجاهدین وعده داده است در نظر داشتم. ده هزار نفر و یک میلیون نفر برای من تفاوتی نداشت. . . . امیر ادامه میدهد: فردا توکل بر خدا نموده روانه شدم تا با لشکر شاهزاده حسن روبرو شوم. بعد از طی مسافت سه فرسخ دیدم لشکر دشمن که تعدادشان ۱۲ هزار نفر بود و ۱۲ بیرق با خود داشتند به طرف ما می آیند، وقتی که به فاصله ربع فرسخی از یک دیگر دور بودیم، معلوم شد دشمن متدرجاً پراکنده میشوند، مثل اینکه آنها را دیو زده باشد. هر چه فکر میکردم نمی فهمیدم که چه واقع شده است. در این بین دیدم جمعی از سواران میر بدخشان که پسرعموی شاهزاده حسن میشد از طرف دیگر تکبیر گویان می آیند، به سوارهای خود گفتم ایستاده شوید، خودم با چند نفر سرکرده جلو رفتم تا از خیال[شان] مطلع شوم. وقتی به آنها رسیدم گفتند به سلام عبدالرحمن خان آمده ایم، گفتم اگر شما از او اطاعت میکنید باید متدرجاً دسته دسته نزد او بیایید. بعد از آن چند نفر از سرکرده های خود را منتخب نمودند که با من بیایند. آنوقت به آنها گفتم من عبدالرحمن خان هستم. خیلی متعجب شدند، به من سلام دادند و از من پرسیدند آیا میل دارید لشکر شاهزاده حسن را تعقیب کرده آنها را به قتل برسانیم؟ گفتم من نیامده ام مسلمانان را بقتل برسانم، بلکه برای جهاد آمده ام.<sup>۱۳</sup>

یکی دیگر از وقایع خطرناکی که امیر در بدخشان با آن روبرو شد و از مرگ نجات یافت، این است که شبی امیر یکی از میران بزرگ بدخشان (میربابا بیگ) را مهمان کرد و منتظر آمدن وی به مهمانی بود، ولی میربابا همراه با لشکری برمحل اقامت امیر حمله آورد و درب اول ارگ را با زور اشغال نموده فریاد میزند که عبدالرحمن بیرون بیا!

امیر مینویسد: ناگاه "خدمتگار خیر آورد که تباها شدیم. من با لباس فراخ و کمر گشوده نشسته بودم. فقط یک شش لول (تفنگچه) در جیب خود داشتم فوراً برخاسته به همراهان خود بطرف درب ارگ رفته دیدم قریب پنج هزار افراد مسلح بیرون درب ارگ ایستاده اند، به نوکرهای خود گفتم با اینقدر جمعیت جنگیدن ممکن نیست، لهذا خود به تنهایی بیرون رفته با مردم شامل میشوم. اگر قیل از اینکه مرا بشناسند توانستم گردن میر بابا را بگیرم سلامت خواهم ماند و اگر مرا گشتند شما را بخدا میسپارم. بعد تفنگچه خود را زیر آستین پوستان خود پنهان نموده از دروازه عقبی ارگ خارج شدم. خوشبختانه چون هوا تاریک بود کس مرا نشناخت و از میان مردم گذشته از عقب گردن میر بابا تفنگچه خود را بر شقیقه او گذاشتم و گفتم حالا بگیر، این همان افغانی است که به او دشنام میدادی، زودباش شمشیر خود را بینداز و الا شش لوله را خالی میکنم. میر بابا بنای عجز و زاری ولایه را گذاشت و گفت شما شش لول خود را بردارید من شمشیر خود رامی اندازم، ولی من سخت او را پچانیدم تا اینکه مجبور شد شمشیر خود را به زمین اندازد. گفتم به کسان خود حکم کن از ارگ خارج شوند. گفته مرا اجرا نمود، من به زبان افغانی (پشتو) به نوکرهای خود گفتم دروازه جلو را متصرف شوند. آن وقت به میر گفتم من شما را دوستانه بخانه خود دعوت کردم، شما چرا اینطور غدارانه حرکت کردید؟ بعد از آن اهالی بدخشان را مخاطب داشته گفتم، آیا حاضرید به کمک من بجنگید یا به کمک این نامرد که نمیتواند دست خود را حرکت بدهد؟ مردم دیدند میر آنها در قبضه اقتدار من است، گفتند به کمک شما حاضریم، به آنها حکم دادم به خانه های خود برگردید. وقتی مردم حکم مرا قبول نموده متفرق شدند، خودم میر بابا را با ده نفر سوار به خانه اش برده به عیالهایش گفتم به جهت من شام حاضر نمائید. صبح روز بعد به ارگ خود مراجعت کرده بخوبی

<sup>۱۲</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۹

<sup>۱۳</sup> - تاج التواریخ، صفحات ۱۷۹ - ۱۸۱ و ۱۸۸

استراحت نمودم. و شکرانه خدا را بجا آوردم."<sup>۱۴</sup>.

### مانیفست امیر، وصیت نامه او به پسرش:

برای آنکه طرز دید امیر عبدالرحمن خان را نسبت به وطن و آینده کشور دریابیم، در ذیل وصیت نامه او را که برای جانشین خود امیر حبیب الله خان نوشته است مرور میکنیم:

#### آخرین وصیت امیر عبدالرحمن خان به ولیعهدش امیر حبیب الله

فرزند عزیزم! پوشیده مباد آنکه من در حیات خود زمام حکومت را بتو سپردم، میدانم که این حرکت بلاشک از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است لکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجراءات آن با خبر گردانم و هم فرصتیکه مملکت را مالک و بر اریکه سلطنت جلوس نمایی صاحب تجربه و بلدیت باشی.

بعلاوه مقصدم اینست که مقام و رتبه، ترا رؤسای قبایل افغانستان دانسته از قوه، تو خائف و به پیروی آراء و افکار تو مطیع و منقاد باشند.

اکنون من اراده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برایت بگویم یقین نما اگر به خط مشی من رفتار نمودی مملکت به امن و سلامت خواهد بود. نیز آنطور خطایی را در حکومت خود مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه دهد.

#### وصایای من اینست:

۱- ای فرزند بر تو واجب است که بر مبادی دین شریف خود متمسک بوده مقام اول و مهم را قبل از مشاغل و سیاست خود منصب مذهبی تعیین نموده به واجبات مخصوص آن جدأ پایبند باشی و بعبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا نظر بعموم رعایا تقدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمایی.

۲- لازم است که بغرض سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایه امنیت و آرامی در اطراف مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمایی و باید بدانی که کامیابی و نجات بلاد به ثروت موقوف است و ثروت و نفوذ بدون زراعت و تجارت و صنعت میسر نمیشود و ترقیبات اینها به تعلیم و تربیه عمومی احتاج دارد.

فرزندم! قوم ما تا کنون در ابتدای درجات مدنیت میباشد و افراد شان بجانب تحصیل علوم و تنویر افکار همت و توجه نمی گمارند، من از دل خواهشمندم که بغرض تاسیس مکاتب عرفانی و انتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان به اصولیکه در بلاد غربیه وجود دارد اقدامات نمایی، لکن امثال هم چه مطالب بلند بمجرد اراده در اندک زمان میسر نمیگردد، زیرا این مقصد به نمو و ترقیبات تدریجی محتاج است بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامه خود را به این موضوع مهم گماشته یقین نمایی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین فرایض شماسست. زهار در ملت خود حس ذوق و رغبت تعلیم و تربیه را تولید نموده دروازه این مقصد و آرزوی مقدس ما را بگشایی.

۳- چون بعد از مدت قلیلی زمام مهام حکومت بتو تسلیم شدنی است، آن وقت بهترین و عاقل ترین و بزرگترین و معتبر ترین رجال ملت خواهی بود. پس در حسن گذاره و اخلاق مامورین و منسوبین خود نهایت غور و خوض نموده با رعیت خود به لطف و محبت پدرانیه رویه کنی! تا آنکه از شفقت و محبت تو به سعادت و راحت خود یقین کنند، زیرا این محبت موجب بزرگی منزلت تو گردیده وقارت را به انظار آنها می افزاید، لکن با اجانب این وضعیت و معامله پدرانیه را معمول مدار، تا جسارت و بیبایگی آنها اضافه تر نگردد.

۴- بر تو لازم است که کار روانی های اشخاص خود را تقدیر نمایی و هم فضیلت افراد برجسته، مملکت را فراموش نکرده آنها را با عزم و خوشوقت ساخته حوصله، ایشان را بیفزایی تا به خدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر اقدامات نمایند.

۵- از لحاظ و خاطر داری و رعایت سابقه پرهیز نموده در غوررسی مظلوم از ظالم و باز خواست از مجرم اگر چه مجرم پسر و پاره ای جگر تو باشد، هیچ مضایقه نکنی زیرا با این شیوه دلهای عموم آنها را شکار و مطیع و منقاد خود خواهی ساخت.

۶- اجانب را بدریافت هرگونه حقوق و امتیازات فرصت مده و اگر آنها را به تحصیل ادنی امتیازی نایل سازی گویا بدست خود برای خرابی و بربادی مملکت خود تمهید می گذاری.

<sup>۱۴</sup> - تاج التواریخ، ص ۱۸۸

۷- طوریکه حکومت برطانیه با من تا کنون با اوضاع مسالمت کارانه و مصالحه آمیز پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نما لاکن به هر حال نصب العین خود را باید به امنیت و استقلال افغانستان دوخته باشی.

۸- از نخستین واجباتی که نفس خود را با آن باید مکلف بنمایی همانا حمایت مصالح رعیت باید باشد.

۹- آن موادی که به مسایل سیاسی تعلق می گیرد، لازم است که در حل و فصل آن به وزراء و اعوان خود اعتبار نکرده بر مسایل جزوی و کلی آن شخصاً اهتمام و غور نمایی.

۱۰- لازم است که قوای حربی تو طوری مستعد و آماده باشد که گویا فردا بمیدان جنگ یک عسکر قوی را در مقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! تجارب عصری ما را خوب دانسته باید که از فرصت استفاده نمود، یقین نمایم که قشون ما همیشه به یک پیمان، کاملی مستعد و حاضر باشند، سپس در اوقات سلم و راحت تزئید آلات جنگ و ذخایر حربی را فراموش نکنی، زیرا در زمان جنگ قشون تو عندالضرورت به آذوقه و ذخایر و آلات مکفیه حربی محتاج بوده و تهیه آن در آن زمان دشوار است.

۱۱- بر سلاطین لازم است که در تولید محبت و دلجویی قشون کوشش کنند، یعنی عساکر خود را چنان خوشوقت و سعادتمند نگاه دارند که نسبت به حقوق و دوستی آنها در موقع لزوم پشت نگردانند و به کمال شوق، حیات خود را در وفا به شئونات ایشان از روی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند.

دانسته باش که عساکر جان عزیز خود را در مقابل مراتب و معاشی که به آنها داده میشود میفروشند، اگر در اوقات صلح و سلم با آنها در رعایت، این موضوع مراعات کرده نشود به ایام سختی در فروش جانهای خودشان ولو به قیمت گران تر و سنگین تر هم تمام شود، با شما بخل خواهند ورزید.

فرزند من! بدان بیت المال حکومت ملک و مال ملت است. سلطان یا امیر در پول بیت المال بدون امانت و محافظت حق دیگری ندارد. هرگاه حاکمی در مصالح شخصی خصوصی بصرف مالی که در نزد او امانت گذاشته شده اقدام نماید، در مقابل حقوق ملیون ها امانت دهنده که به امانت داری و صداقت او اعتماد و اعتقاد نموده اند، خان به شمار میرود.

پر واضح است که خان در انظار ملت هیچ قیمت و اعتبار ندارد و در نزد خداوند تعالی و خلق میغوض شناخته میشود. باید که بیت المال همیشه پر و مملو باشد زیرا نسبت به نداشتن دیگر چیزها در قلت بیت المال ضعف و ناتوانی حکومت زود تر و بیشتر تر ظاهر میگردد.

همچنان بر تو لازم است که در اقسام واردات و مصارفات غور و خوض نموده آنچه مقدور و ممکن باشد در تزئید و تولید ثروت بیت المال وسایل (...). اتخاذ نمایی تا در اوقات مناسب به تجهیزات حربی و وسایل سیاسی و تجارتي صناعتی و تعلیمی موفق شده بتوانی، زیرا عصر و ضرورت، انسان را به تمام این امور محتاج می سازد، پس با این اسلوب محکم و نظام صحیح رفتار و عمل نما تا به دولت و قوت و عزت خویش در حیات موفق شده بتوانی.»<sup>۱۰</sup>

امیر عبدالرحمن خان بعد از ۲۱ سال حکومت توأم با قیامها و شورش های فیودالی و خاموش کردن تمام این قیامها در افغانستان با انضباط و دسپلین آهنین سلطنت کرد و بالاخره در دوم اکتبر سال ۱۹۰۱ از جهان چشم پوشید و یکروز بعد در پارک «زر نگار» کابل به خاک سپرده شد. بعد ها مقبره او بطور شکوهمندی با سبک معماری آن زمان اعمار گردید که یاد گاری از استعداد معماران آن زمان میباشد.

پایان ۲۰۱۱ / ۱۲ / ۴

<sup>۱۰</sup> - تاج التواریخ، صفحات ۵۴۷ - ۵۵۰